

تحلیل عامل پیش‌برنده روایت در داستان فریدون شاهنامه فردوسی

مختار ابراهیمی*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانش‌گاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۶/۵

چکیده

در این مقاله با توجه به زیرساخت کینه‌جویی اهریمنانه و کین‌خواهی دلیرانه که به عنوان قطعیت و انگاره‌ای اسطوره‌ای به‌شمار می‌رود داستان فریدون در پیوندی که با داستان جمشید و ضحاک می‌یابد، مورد تحلیل قرار گرفته است. آن‌چه سبب تحوّل داستان به سوی فاجعه مرگ نخستین قهرمان ملی، ایرج می‌شود اگرچه در ظاهر داستان آزمندی سلم و تور است، اما با توجه به ویژگی‌های شخصیتی آن دو برادر که کینه‌جویی اهریمنی است، ژرف‌ساخت داستان رقم می‌خورد و سرانجام کینه‌جویی آن دوگانه به مرگ برادری خردمند می‌انجامد؛ دلیری مهربان که از هر جهت با آن دو بسیار متفاوت است. از این رو باید گفت یکی از زیرساخت‌های داستان‌های شاهنامه به‌ویژه این داستان، کینه‌جویی و کینه‌کشی است که ریشه در باورها و وجه شخصیتی قهرمانان دارد. نکته مهم در این تحلیل، تضاد دیرینه و همیشگی اسطوره خوبی اهورایی و بدی اهریمنی است که سرانجام در نبرد فریدون با توران و روم به تضادی سرزمینی و سیاسی و ملی بدل می‌گردد و پس از آن نیز این وجه ادامه می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: فریدون، سلم و تور، ایرج، ایران، کینه‌جویی و کین‌خواهی.

* m.ebrahimi@scu.ac.ir

مقدمه

در هر متنی قطعیت‌هایی حضور دارد که کردارهای شخصیت‌ها بر بنیاد آن‌ها شکل می‌گیرد و روایت را تداوم می‌بخشد. از این رو پرداختن به این قطعیت‌ها، ژرف‌ساخت متن را آشکار کرده و راه دوباره‌خوانی آن‌ها را برای مخاطب باز می‌کند؛ روی‌کردی که نقد متون را میسر می‌کند. چنان‌که گفته شده است: «نقد این نیست که بگوییم امور آن گونه که هستند خوب نیستند، بل که این است که ببینیم کردارهای مورد قبول بر پایه کدام نوع از قطعیت‌ها، انگاره‌های آشنا، شیوه‌های مسلّم و بدیهی انگاشته شده اندیشه، استوار است» (مشایخی، ۱۳۹۵: ۴۵).

آن‌چه در این پژوهش از روایت خواسته می‌شود، چیزی است که به آن روی‌دادها و کنش‌ها و مفاهیم تکرارشونده گفته می‌شود. به سخن دیگر در داستانی که راوی آن را روایت می‌کند، همیشه مفهوم یا رفتار یا کنشی تکرار می‌شود که سبب تداوم منطقی داستان می‌شود، این امر تکرارشونده را می‌توان جلوه‌ای از عامل پیش‌برنده داستان دانست که در بحث پیکرگردانی به آن پرداخته شده است. در واقع همان بحثی است که ژرار ژنت از زمان در روایت کرده است. «بر اساس آرای او، مسأله زمان در روایت از سه دیدگاه حائز اهمیت است: توالی زمانی رخ‌دادها که همان نظم و ترتیب بیان روایت است، طول مدت روایت که ممکن است با مدت زمان داستان یکی نباشد و بالاخره بیان روی‌دادهای تکرارشونده» (بی‌نیاز، ۱۳۸۸: ۱۰۵).

روایت پادشاهی فریدون در *شاهنامه* فردوسی، تأثیرگذارترین روایت بر روایت‌های پس از خود است. روایتی که دو قوم از آریان‌ها، تورانیان و ایرانیان، را در برابر هم قرار می‌دهد. درباره تورانیان و جای‌گاه جغرافیایی و تباری آنان باید گفت که تورانیان از سکاهای شرقی بوده‌اند و زبان‌شان از گروه زبان‌های ایرانی در دسته‌بندی زبان‌های هند و اروپایی است. آریان‌های سکایی در آسیای میانه صحراگرد بوده‌اند (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۶۰-۱۵۶، ۱۹-۱۴).

این مقاله در پی تحلیل چرایی تأثیرگذاری خویش‌کاری بخش کردن جهان به فرمان فریدون، بر روند روایت تا پایان داستان است. هم‌چنین پیوند این داستان با داستان جمشید و ضحاک مورد واکاوی قرار می‌گیرد. زیرا این داستان‌ها به‌نحوی ستیز میان نیکان و بدان را روایت می‌کنند، ستیزی که از داستان گیومرت آغاز می‌شود و گام به گام با ظهور بزرگان و پهلوانان پیش می‌آید تا به فریدون می‌رسد. اما این ستیز و نبرد بنیادین در این داستان دچار تحول می‌شود. داستان فریدون از داستان‌های مهم و پرآوازه *شاهنامه*

بوده است، از این رو درباره داستان فریدون مقاله‌هایی به نگارش درآمده است که در این جا به برخی از این مقاله‌ها اشاره می‌شود که گاهی با مقاله حاضر در نکته یا نکته‌هایی هم‌سان است، اما از نظر شیوه و ایده و نظر اصلی متفاوت است.

مقاله «نگاه اسطوره‌شناختی به داستان ضحاک و فریدون بر مبنای تحلیل ساختاری آن» نوشته علی تسلیمی و علی‌رضا نیکویی و اختیار بخشی، به ریشه‌یابی اساطیری داستان‌ها و گاه مطابقت شخصیت‌های آن‌ها با شخصیت‌های تاریخی پرداخته است. از این رو گفتنی است با مقاله حاضر که عوامل پیش‌برنده روایت داستان فریدون است و این عوامل را در داستان‌های دیگر به‌ویژه دو داستان جمشید و ضحاک ریشه‌یابی و تحلیل می‌کند، متفاوت است.

مقاله‌ای دیگر با عنوان «تحلیل ساختارگرایی داستان فریدون و پسرانش» نوشته شیرزاد طایفی و الناز خجسته، به عناصر داستانی هم‌چون پیرنگ و زاویه دید پرداخته است. این مقاله به رابطه درونی بخش‌های خود داستان فریدون و هم‌چنین پیوند بیرونی آن با داستان‌های دیگر که در مقاله حاضر مورد تحلیل واقع شده، توجه نکرده است. چرا که در مقاله حاضر، نظر بر این است که داستان فریدون نتیجه کنش و واکنش عوامل داستان جمشید و ضحاک است.

در مقاله «داستان فریدون در گذر زمان» نوشته حمید جمالی کوشش شده است که پیوند میان فریدون و جمشید در نسبت این دو با دو جشن بزرگ مهرگان و نوروز مورد واکاوی قرار گیرد. گفتنی است که در مقاله حاضر، پیوند میان فریدون و جمشید با توجه به نظری متفاوت، از جنبه‌های دیگری افزون بر دیدگاه نویسنده محترم مقاله تحلیل شده است. به سخن روشن‌تر چنان‌که در متن مقاله حاضر گفته شده است اساطیر ایرانی با توجه به قدمت فرهنگی قوم ایرانی نسبت به اساطیر دیگر اقوام از اصالت برخوردار است، اگرچه مشابهت‌ها انکار ناکردنی است.

مقاله «تحلیل داستان فریدون بر پایه دو انگاری» نوشته اسماعیل نرماشیری، بر جنبه‌های نیک‌هوارایی و شر‌اهریمنی شخصیت فریدون انگشت گذاشته و نمونه‌هایی را با توجه به متن شاهنامه آورده است. می‌توان در این مورد افزود که مسأله دو انگاری در برخی از شخصیت‌های دیگر شاهنامه هم واکاوبدنی است و این مسأله خاص فریدون نیست. به‌ویژه آن‌که داستان فرعی مورد تأکید نویسنده محترم که تکیه‌گاه تحلیل ایشان قرار گرفته از بخش‌های الحاقی داستان فریدون است؛ بخشی که پیکرگردانی فریدون به شکل و شمایل اژدها است.

بحث و بررسی

۱- پیوند فریدون و جمشید

در آغاز بحث، موضوعی را باید توضیح داد تا پیوند جمشید و فریدون روشن گردد و نیز این که ضحاک یا آژی دهاک در این میانه چه نقشی دارد. این موضوع را با توجه به متن *اوستا* تحلیل می‌کنیم. در متنی که از *اوستا* می‌آید به دوران طلایی پادشاهی جمشید می‌پردازد و هم‌چنین به پیوند این پادشاه بزرگ و فریدون اشاره می‌کند و مهم‌تر آن که ستیز کینه‌جویانه آژی دهاک را با جمشید و فریدون آشکار می‌کند. «به شهربازی او، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری، نه مرگ و رشک دیوآفریده... نخستین بار فرّ بگسست؛ آن فرّ جمشید، فرّ جم پسر ویونگهان، به کالبد مرغ وارغَن به برون شتافت. این فرّ از جم گسسته را مهر فراخ چراگاه... برگرفت... دومین بار فرّ بگسست، آن فرّ جمشید، فرّ پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغَن به بیرون شتافت. این فرّ از جم گسسته را فریدون پسر خاندان آبتین برگرفت که به جز زرتشت، پیروزترین مردمان بود» (*اوستا*، یشت‌ها، ۱:۳۷۹: ۴۹۰-۴۹۱). ضحاک یا آژی دهاک که جمشید را به آره دو نیم کرد فریدون به کین‌خواهی فرو می‌کوبد و بدین‌گونه هم پیوند فریدون و جمشید روشن می‌شود و هم نقش کینه‌جویانه و ویران‌گر آژی دهاک؛ در بند دیگری از *اوستا* که در پی برگرفتن فرّ می‌آید درباره فریدون این‌گونه نوشته است: «آن که آژی دهاک را فرو کوفت؛ آژی دهاک سه پوزه سه کله شش چشم راه، آن دارنده هزار گونه چالاکي راه، آن دیو بسیار زورمند دروج راه، آن دُرُوند آسیب‌رسان جهان راه، آن زورمندترین دُرُوجی که اهریمن برای تباہ کردن جهان آشه، به پتیارگی در جهان آستومند بیافرید» (همان: ۴۹۱).

بر بنیاد *شاهنامه* تبار فریدون و جمشید به تهمورت دیوبند می‌رسد. در آغاز داستان جمشید می‌خوانیم که:

چو گیتی سرآمد بر آن دیو بند جهان را همه پند او سودمند
گران‌مایه جمشید فرزند او کمر بست یک‌دل پر از پند او
برآمد بر آن تخت فرخ پدر به رسم کیان بر سرش تاج زر
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱/ ۴۱)

در زادن فریدون و آغاز روزگار سخت آژی دهاک، چنین می‌خوانیم:

برآمد برین روزگاری دراز کشید آژدهافش به تنگی فراز
خجسته فریدون ز مادر بزاد جهان را یکی دیگر آمد نهاد

جهان جوی با فرّ جمشید بود به کردار تابنده خورشید بود
(همان: ۶۲/۱)

فریدون هنگامی که به شانزده سالگی می‌رسد از فرانک، مادرش، می‌پرسد که پدرش کیست و فرانک درباره آبتین، پدر فریدون، این گونه می‌گوید:

تو بشناس کز مرز ایران‌زمین یکی مرد بُد نام او آبتین
ز طهمورث گُرد بودش نژاد پدر بر پدر بر همی داشت یاد
چنان بُد که ضحاک جادو پرست ز ایران به جان تو یازید دست
پدرت آن گران‌مایه مرد جوان فدا کرد پیش تو روشن‌روان
(همان: ۶۵/۱)

از این روست که پادشاهی فریدون یک پیوند نهانی با پادشاهی جمشید نیز دارد و از میان رفتن ضحاک و بازگشت پادشاهی به تبار جمشید، نشان‌دهنده چند چیز می‌تواند باشد. نخست پشیمانی مردم از رفتن به سوی ضحاک، و دوم، اشتباه آن‌هاست از درک درست پادشاهی جمشید. زیرا دوران جمشید عصر طلایی زندگی بوده است و گویی مردم و موبدان، یا نسبت به جمشید رشک می‌ورزیدند یا نمی‌دانستند که آن دوران به‌راستی حاصل کوشش جمشید بوده است. سوم، چنان‌که در کین‌خواهی‌های دیگر شاهنامه دیده می‌شود، هوشنگ به کین‌خواهی خون سیامک برمی‌خیزد و کی خسرو به کین‌خواهی از خون سیاوش به توران لشکر می‌کشد، کین‌خواهی وظیفه یا خویش‌کاری فرزند یا یکی از فرزندان تباری مقتول است، از این روست که فریدون به کین‌خواهی کشته شدن جمشید برخاسته است. از سوی دیگر مهر نیز پیونددهنده جمشید و فریدون است. زیرا نوروز که بنیادش به جمشید باز می‌گردد با خورشید نسبت دارد و مهرگان هم که روز پیروزی فریدون بر ضحاک است باز به خورشید وابسته است، با این تفاوت که جشن نوروز در آغاز فصل گرما و بهار است و جشن مهرگان به نوعی آغاز فصل سرما و خزان به‌شمار می‌رفته است. «مهرگان... شانزدهم روز است از مهر ماه و نامش مهر و اندرین روز افریدون ظفر یافت بر بیوراسب جادو آن که معروف است به ضحاک... و روزها که سپس مهرگان است همه جشن‌اند بر کردار آن چ از پس نوروز بود و ششم آن مهرگان بزرگ بود» (بیرونی، ۱۳۶۷: ۲۵۴-۲۵۵). چنان‌که می‌بینیم مهرگان و روزهای پس از آن تا شش روز (رام روز/ مهرگان بزرگ) که برگزاری جشن مهرگان پی گرفته می‌شود، مانند نوروز هست که تا روز ششم (خرداد روز/ نوروز بزرگ) مردم و بزرگان جشن می‌گیرند و این تناسب و

تطابق شمار روزها و نوروز بزرگ و مهرگان بزرگ دلیل نسبتی است که هر دو جشن با خورشید دارند (همان: ۲۵۳-۲۵۵).

نکته دیگر که نشان‌دهنده پیوند مهر و خورشید است، این که مهر سوار بر گردونه خورشید به آسمان صعود می‌کند؛ مهری که میانجی جهان روشنی و تاریکی است (ورمازن، ۱۳۸۷: ۱۲۸-۱۲۹). در آیین مهری، مهر، با اهورامزدا نیز پیوند می‌خورد و نقش بی‌بدیلی دارد به گونه‌ای که بدون حضور مهر، اهورامزدا در ستیز با شرّ کاری از پیش نمی‌برد. در آیین مهری دو نیروی اصلی در کشمکش مستمر هستند. «اهورامزدا، فرمان‌روای خطه برین روشنایی و اهریمن حاکم بر جهان ظلمات... پلوتارک صفت میانجی به میترا می‌دهد و روی همین اصل او میانجی دو جهان روشنایی و تاریکی و یا نیکی و بدی است... میترا دوشادوش لشکر خیر حرکت می‌کند و او را در پیروز شدن بر نیروهای شر یاری می‌دهد» (ورمازن، ۱۳۸۷: ۱۳۰) و این گونه است که جمشید گویی بر گردونه خورشید نشسته و از آسمان نظاره‌گر سرزمین روشنایی است:

چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمان‌روا
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱/۴۴)

آیین کیانی بر تخت نشستن فریدون نیز نشان می‌دهد که این پادشاه در نظام فرمان‌روایی و آیینی به نظام جمشیدی باز می‌گردد:

بیاراست با تاج شاهنشاهی	به رسم کیان گاه و تخت مهی
به سر بر نهاد آن کیانی کلاه	به روز خجسته سر مهر ماه
گرفتند هر کس ره بخردی	زمانه بی‌انده گشت از بدی
به آیین یکی جشن نو ساختند	دل از داوری‌ها برداختند
گرفتند هر یک ز یاقوت جام	نشستند فرزندان شادکام
جهان نو ز داد و سر ماه نو	می‌روشن و چهره شاه نو
همه عنبر و زعفران سوختند	بفرمود تا آتش افروختند
تن‌آسانی و خوردن آیین اوست	پرستیدن مهرگان دین اوست
نیفکنند یک روز بنیاد بد	ورا بد جهان سالیان پنج صد

(همان: ۱/۹۰)

بر بنیاد روایت شاهنامه، هم جمشید و هم فریدون جشن‌های نوروز و مهر را در نسبتی که این دو با خورشید و پیروزی بر تاریکی دارند پی‌ریزی می‌کنند. به سخن دیگر این دو جشن بزرگ در راستای یک آیین نمود پیدا می‌کند؛ یکی در آغاز بهار (اعتدال بهاری) و

دیگری در مهرماه (اعتدال پاییزی). «جشن اکتیو که جشن سال نو بابلیان به‌شمار می‌آمده، از نظر زمانی در دو موقع اعتدال بهاری و پاییزی برگزار می‌شده است. ... به نظر می‌رسد این دو جشن در پیوند با هم باشد و نیز می‌توان گفت، داستان‌های جمشید و فریدون نیز حاصل برداشتی دوگانه از یک شخصیت ایزدانه است» (جمالی، ۱۳۸۹: ۱). می‌توان این شخصیت ایزدانه را مهر یا خورشید گرفت.

۲- مفهوم و چرایی نبرد روشنی و تاریکی

اساطیر ایرانی که در کلان‌روایت شاهنامه نظم و خویش‌کاری خود را آشکار می‌کند، در راستای روشنایی و دوستی و آبادی جهان تداوم می‌یابند. «شالودهٔ این جهان‌بینی بر دو اصل استوار است: اول اعتقاد به دو بُن آغازین و قدیم و متضاد خیر و شر که همواره در حال ستیز و کارزارند و پهنای گیتی و زمینهٔ زندگی آدمی عرصهٔ این نبرد و میدان کارزار است، دوم اعتقاد به محدودیت زمانی این ستیز کیهانی و کران اومندی عمر جهان... است» (سرکاراتی، ۱۳۹۳: ۹۶). این ستیز همیشگی در روایت‌های گوناگون شاهنامه میان پهلوانان رخ می‌نماید و آغاز و میانه و پایان هر روایتی، نشان از کرانه‌مندی زمان این ستیز است. باری اگر سلم و تور را نمادی از اهریمن و دیو در نظر بگیریم و ایرج را نمادی از سپندمینو، آن‌ها در رفتار و گفتار و کردار متضاد هستند و این مسأله‌ای است که سبب‌ساز کینه‌جویی و کین‌خواهی می‌شود، مسأله‌ای که به نام دو بن‌گرایی از آن یاد می‌شود و به نوعی تضاد در جهان را تفسیر می‌نماید. «آن‌چنان که از گات‌ها برمی‌آید، زردشت نَخُست ایرانی است که از دو مینوی هم‌زاد، سپنت‌مئینو، و انگرَمئینو سخن به میان می‌آورد که در اندیشه، گفتار و کردار در تقابل با همند و با یک‌دیگر گفت‌وگو می‌کنند؛ در حالی که اهورامزدا در رأس آن‌ها قرار دارد» (اردستانی رستمی، ۱۳۹۴: ۵).

در هنگام آفرینش جهان، اهورامزدا جهان را از دانایی و زیبایی آفرید، اما اهریمن که هیچ‌یک از آن دو ویژگی را ندارد در صدد برمی‌آید که جهان و هستی‌های مزداآفریده را نابود کند. زیرا «اهریمن به سبب پس‌دانشی از هستی هرمزد آگاه نبود سپس، از آن ژرف‌پایه برخاست به مرز دیدار روشنان آمد چون آن روشنی ناگرفتنی را دید به سبب زد/رکامگی و رشک‌گوهری فراز تاخت؛ برای میراندن تاخت آورد... بس دیو آفرید: آن‌گاه آفریدگان مرگ‌آور برای نبرد با (هرمزد) را» (بهار، ۱۳۷۶: ۳۲).

ستیز جهان روشنی به فرمان‌دهی اهورامزدا با اهریمن و آژی‌دهاک که از آغاز شاهنامه روایت می‌شود در سراسر این متن حماسی تداوم می‌یابد، اگرچه فریدون به فرمان سروش

از کشتن ضحاک دست می‌کشد و در دماوند بندش می‌کند. زیرا ضحاک باید در زمانی از میان برداشته شود که دیوان و اهریمنان ناتوان شده‌اند و جهان آباد، از خطر آن‌ها ایمن گشته است. «فریدون خواست ضحاک را بکشد اما اهورامزدا به او گفت تو نباید او را اکنون بکشی. زیرا زمین را پر از مخلوقات موذی و مضر خواهد کرد. در سنت است که در هزاره هوشیدرماه، دومین موعود مزدیسنا، ضحاک، از کوه دماوند زنجیر خواهد گسست یک ثلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد آن گاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته آن نابکار را نابود خواهد ساخت» (اوشیدری، ۱۳۷۸: ۱۰۳).

در این‌جا، توضیحی درباره پیکرگردانی داده می‌شود تا روشن گردد که از روایت‌های آیینی و اسطوره‌ای اوستایی تا داستان‌های حماسی شاهنامه با نوعی از پیکرگردانی روبه‌رو هستیم. پیکرگردانی‌هایی که از اهریمن و دیوان و اهورامزدا و ایزدان می‌آغازد و به ضحاک و سلم و تو و فریدون و ایرج و منوچهر می‌رسد. پیکرگردانی فایده‌ها و نتایج بسیاری برای زندگی دارد؛ چنان‌که درباره پیکرگردانی نوشته‌اند: «چهره‌گردانی، برای پرهیز از پاسخ‌های آسان و رسیدن به الگوهای در دسترس واقعی و رسیدن به فرم‌های پویا صورت می‌گیرد» (Olejnic zak Lobsien, ۲۰۱۰: ۲۱۱). هم‌چنین می‌توان گفت پیکرگردانی به آفرینش متن‌های خلاقانه نیز یاری می‌رساند. زیرا هم‌چنان که زندگی به مفاهیم تازه نیاز دارد، به فرم‌های زیبا نیز وابسته است. در این زمینه می‌توان به پیکرگردانی متونی هم‌چون *اوستا* به شکل و شمایل یک متن حماسی اشاره کرد. از این رو «پیکرگردانی در راستای هستی‌بخشیدن به زیباشناسی خلاقانه گام برمی‌دارد» (همان: ۲۱۷). در پیکرگردانی هم صورت دچار دیگرگونی می‌شود و هم شیوه‌های رفتاری. اگرچه در ژرف‌ساخت انگاره بنیادین حفظ می‌شود. در مسیر پیکرگردانی «صورتی به صورت دیگر می‌گردد و پیکری تازه و نو می‌یابد که ممکن است... در نهاد و نهان دچار تغییراتی بنیادی شود، قدرت یا قدرت‌هایی تازه به دست آورد... در نتیجه اگرچه اصولاً همان است که قبلاً بود، در صورت و باطن او تحول و تغییری تازه ایجاد شده است که شکلی نو و کنش‌هایی خاص و متفاوت پیدا کرده است. مانند پیکرگردانی خدایان به انسان، حیوان، گیاه یا گشتن اشیا به پیکر گیاه و حیوان و انسان» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۴۴).

برای درک اسطوره اژدی‌هاک اوستایی و فریدون باید پیکرگردانی اسطوره در حماسه را در نظر داشت؛ به سخن روشن‌تر گاه یک اسطوره در حماسه به گونه یک پهلوان چهره

می‌گرداند، اما باید به این مسأله هم توجه داشت که در این چهره‌گردانی همیشه با تبدیل کامل اسطوره به حماسه مواجه نیستیم، بل که شخصیت‌های حماسی (پیشاتاریخی) نیز در اسطوره جذب می‌شوند. در حقیقت هنگامی که گفته می‌شود یک اسطوره به یک شخصیت حماسی تبدیل شده است، دربردارنده این مفهوم نیز است که یک شخصیت پیشاتاریخی و گاه تاریخی به اسطوره تغییر چهره داده است. در واقع این پیکرگردانی نشانه رابطه دو سویه و دایمی میان آسمان (جنبه مینوی) و زمین (جنبه گیتانه) هستی است؛ همان‌گونه که این رابطه آیینی در سنگ‌نگاره‌های تاریخی نیز رعایت می‌شده است. چنان‌که در سنگ‌نگاره اردشیر یکم ساسانی دیده شده است که «همان‌گونه که اهورامزدا بر شر چیره آمده، اردشیر هم بر دشمن خود پیروز گشته است» (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۲۱۳).

«شخصیت‌های اسطوره‌ای پیشینه‌ای بسیار کهن دارند و ممکن است دست‌خوش دگرگونی‌هایی نیز بشوند. از جمله، جمشید یکی از کهن‌ترین چهره‌های هند و ایرانی است که در اساطیر ودایی هند، ایزد جهان مردگان بوده که به سعادت ابدی رسیده‌اند، یعنی فرمان‌روایی بهشت برین؛ در حالی که در *اوستا*، او هر چند در شمار خدایان نیست اما موجودی آسمانی است و با خورشید مربوط است، از سویی در *شاهنامه*، جمشید از پایگاه ایزدی نزول می‌کند و تنها شهریار توان‌مند است. فریدون نیز در *اوستا* (ثرتونه) کشنده اژدهای سه سر و فشرنده گیاه مقدس هوم است؛ در حالی که در *شاهنامه*، شهریاری است که بر ضحاک پیروز می‌گردد» (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۳: ۱۷).

در تفاوت اسطوره و حماسه باید گفت که افزون بر آن که شخصیت‌های اسطوره‌ای ایزدان هستند و در حماسه، قهرمانان قومی اما در زمان نیز متفاوت می‌شوند، چنان‌که نوشته‌اند؛ «حماسه‌ها از جهت بازگویی حقایق گذشته با اسطوره شباهت دارند، اما زمان رخ دادن وقایع مندرج در آن‌ها به اعصار گذشته دور در زندگی یک قوم باز می‌گردد و این امر با زمان ازلی روایات اساطیری گذشته دور متفاوت است» (بهار، ۱۳۷۶: ۳۷۳).

۳- عامل پیش‌برد روایت در بخش کردن جهان و چرایی آن

تحلیل این نکته بسیار اهمیت دارد که چرا و چگونه روایت مرزبندی جهان از سوی فریدون به گونه‌ای دیگر روایت‌های *شاهنامه* را شکل می‌دهد و از جهت ساخت و مفهوم، نظم و انسجام می‌بخشد. فریدون جهان را بر پسران خود سلم و تور و ایرج بخش می‌کند: نهفته چو بیرون کشید از نهان به سه بخش کرد آفریدون جهان یکی روم و خاور دگر ترک و چین سیم دشت گردان و ایران‌زمین نخستین به سلم اندرون بنگرید همی روم و خاور مرو را سزید

دگر تور را داد توران زمین ورا کرد سالار ترکان و چین
 ازین دو نیابت به ایرج رسید مر او را پدر شهر ایران گزید
 (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱/۱۰۷)

۳-۱- بخش‌های داستان فریدون

داستان فریدون سه بخش دارد: نخست نبرد با ضحاک؛ دوم به پادشاهی رسیدن و بخش کردن جهان. سوم کین‌خواهی از خون ایرج. بر این بنیاد می‌توان گفت: در نبرد با ضحاک چهره پهلوانی فریدون آشکار می‌شود و با مرزبندی جهان، خویش‌کاری شاهی به نمایش درمی‌آید و سرانجام از چهره‌های اهریمنی کین می‌ستاند.

اوستا آژی‌دهاک را آفریده اهریمن می‌داند؛ اهریمنی که می‌خواهد جهان آباد و زیبای اهورا آفریده را نابود کند. از این رو می‌توان ضحاک را نمود این جهانی اهریمن دانست. در همین راستا کارهای بزرگ سه‌گانه فریدون سه مرحله از یک خویش‌کاری ویژه که همان ستیز با اهریمن است، اهریمنی که در روزگار فریدون شکستی دیگر می‌خورد:

فریدون ز کاری که کرد ایزدی نخستین جهان را بشست از بدی
 یکی پیش‌تر بند ضحاک بود که بیدارگر بود و ناپاک بود
 و دیگر که گیتی ز نابگردان بپرداخت و بستد ز دست بدان
 سه دیگر که کین پدر باز خواست جهان ویژه بر خویشتن کرد راست
 (همان: ۱/ ۸۵)

نتیجه پادشاهی فریدون که در پادشاهی‌های دیگر به شکل‌های گوناگون تداوم می‌یابد، کین‌خواهی از خون ایرج است. گرچه در داستان‌های دیگر نام ایرج در میان نیست، اما گویی آن‌چه به داستان‌های شاهنامه انسجام می‌دهد و مفهومی ملی و میهنی به آن‌ها می‌بخشد مسأله کین‌خواهی و ژرف‌ساخت آن یعنی ستیز با بدی است. در روزگار پادشاهی فریدون است که سرزمین ایران به نام ایرج استقلال پیدا می‌کند و از توران و چین و روم به‌طور کامل جدا می‌شود. در این استقلال مفهوم ملی و میهنی هستی‌شناسانه ایران به شاهنامه هویتی می‌بخشد و هسته مرکزی حقیقت حماسه ملی شکل می‌گیرد.

۳-۲- داد و دهش

چنان‌که گفته شد مهر در داستان جمشید و فریدون بازتاب یافته است و نسبت این دو پادشاه به جشن نوروز و مهرگان، گویای رواج این آیین بوده است. بخشندگی و بستن

پیمان و پای‌بندی به آن در آیین مهر جای‌گاهی ویژه دارد؛ به گونه‌ای که خود واژه مهر در معنای خورشید و عشق و وفاداری به پیمان، گویای این دو ویژگی است؛ هم از این روست که هم در روایت جمشید و هم در روایت فریدون تا هنگامی که پیمان مهری برقرار است، بخشندگی (داد و دهش و نظم) نیز برقرار می‌ماند و همین که پیمان میان جمشید و مردم و هم‌چنین میان فریدون و سه فرزندش زیر پا گذاشته می‌شود، جهان دچار آشوب می‌گردد.

کهن بودن آیین مهر، سبب می‌شود که جمشید و فریدون نیز که از کهن‌ترین اسطوره‌های آریایی‌اند، داستان‌شان درخور تأمل خاص گردند. «مهر ایزدی است هند و ایرانی که نام او در هند معنای دوست دارد و در اوستا معنای پیمان و در فارسی به معنای دوستی و خورشید است. این ایزد به احتمال قوی در نزد هند و ایرانیان اعصار بسیار کهن، مظهر پیمان و دوستی میان افراد قبیله با یک‌دیگر و مظهر وحدت و مقررات و روابط آیینی در کل قبیله بوده است و می‌توان باور داشت که او ایزد برکت بخشنده خورشیدی به‌شمار می‌آمده است. او سپس در نزد هندوان ایزد متحدکننده پنج قبیله مردمان و ایزد قانون‌گذار و مظهر قانون شد» (بهار در مؤذن جامی، ۱۳۷۹: ۳۳۷).

داد در ایران باستان در مفهوم عدالت محدود نمی‌شود. زیرا داد در معنای نظم به‌ویژه نظم کیهانی است که گاه با آشا تعبیر می‌کرد. «آشا جلوۀ دادِ اهورایی است... کسانی که نیکی را برگزینند به شادی و خوش‌بختی می‌رسند» (مهر، ۱۳۷۵: ۶۱).

باید دانست که آشا، اشی، اردا، ارتا به معنای راستی و راستین است. «ارت و رسستات را غالب اوستاشناسان به راستی و درستی و عدل و انصاف و مروّت ترجمه کرده‌اند» (اوشیدری، ۱۳۷۸: ۸۱). از این روی فریدون به عنوان پادشاهی که می‌خواهد در گام نخست به جهان، نظم و قانون از دست‌رفته روزگار جمشید را بازگرداند و با مشخص کردن مرزهای سرزمین‌ها، چه از نظر فرهنگی چه جغرافیایی، آن‌ها را آبادان‌تر گرداند. به همین دلیل است که دست به بخش کردن جهان می‌زند.

دادگری و قانون فریدون به ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی فرزندان او نیز باز می‌گردد. زیرا «به سلم که خواستار مال و خواسته بسیار است سرزمین روم می‌بخشد (کنش اقتصادی) و به تور که طالب دلیری است ترکستان (کنش جنگاوری) و به فرزند جوان، ایرج، که خواهان قانون و دین است زمین ایران، مرکز جهان و برترین قلمرو شهریاری (کنش پادشاهی مقدس)» (شمیسا، ۱۳۹۶: ۸۰۰).

چنان که گفته شد در راستای ایجاد نظم و قانون، روایت بر اساس کین‌خواهی از شخصیت‌های نوعی سلم و تور شکل گرفته و بدین‌گونه بنیاد هویت ملی و میهنی آشکار شده است. مقصود از هویت ملی در این‌جا محض کین‌خواهی نیست، بل که بر اساس دفاع از بی‌گناهان و نبرد با کسانی است که نظم کیهانی و خدایی را به هم می‌ریزند و می‌خواهند سرزمین ایران را زیر سم اسبان خویش لگدکوب کنند. چنان‌که از سخن‌های سلم و تور همین مفهوم ویران‌گری ایران بر می‌آید. روایت به گونه‌ای از شخصیت سلم و تور پرده‌برداری می‌کند که آن‌ها دچار بدترین نوع بیماری بشر یعنی آز شده‌اند. از این روست که کار فریدون یعنی بخش کردن جهان را داد (دادگرانه) نمی‌بینند:

بجنبید مر سلم را دل ز جای دگرگونه‌تر شد به آیین و رای
دلش گشت غرقه به آز اندرون پر اندیشه بنشست با رهنمون
به دل پر ز کین شد به رخ پر ز چین فرسته فرستاد زی شاه چین
سه فرزند بودیم زیبای تخت یکی کهتر از ما به آمد به بخت
چو ایران و دشت یلان و یمن بر ایرج دهد روم و خاور به من
سپارد ترا دشت ترکان چین که از ما سپهدار ایران‌زمین
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱/۱۰۸)

۳-۳- آغاز روایت حماسی از جنگ فریدون با لشکر سلم و تور

ایران‌دوستی و میهن‌پرستی از داستان فریدون جوش و خروش می‌گیرد. زیرا داستان فریدون مرز اسطوره و حماسه است. اگرچه این دو هرگز از هم جدانشدنی نیست، اما در این بخش، اسطوره در نهان‌گاه حماسه فرو می‌پیچد آن‌چنان که حماسه در بخش پیشافریدون در نهان‌گاه اسطوره فرو پیچیده بود.

چنان‌که در بخش جنگ لشکر منوچهر و سلم و تور خواهیم دید، کلام فردوسی چه از نظر زبانی چه از نظر موسیقایی و تصویری و آمدن پهلوانان به صحنه جنگ و ستیز در این بخش اوج می‌گیرد. از این رو باید گفت که بزرگ‌ترین پادشاه آرمانی دل‌خواه ایرانیان در شاهنامه فردوسی فریدون است و پادشاهان دیگر هر یک به نوعی خود را با این کهن‌الگو مطابقت می‌داده‌اند.

۳-۴- کشته شدن قهرمان حماسه به سبب کینه دیگران

یکی از هیجانی‌ترین بخش‌های حماسی داستان فریدون، گفت‌وگوی ایرج، نخستین قهرمان ملی ایران، با دو برادر خود است. هر چه آن‌ها با خشم و خروش رفتار می‌کنند

ایرج با خرد و خردمندی و آرامش به آن دو که گرفتار آز گشته‌اند پاسخ می‌دهد. ایرج و تور و سلم را می‌توان از دو دیدگاه مورد تحلیل قرار داد: توانایی و دانایی در برابر احساس سقوط و زوال. «هر کس می‌تواند احساسات خویش را به دو دسته تقسیم کند: احساسات منفی که مربوط می‌شود به تصور نوعی شکست، تسلیم، شرمندگی، کم‌بود و نقص، خدشه‌دار شدن غرور و عزت نفس، خواری، سرشکستگی و سرافکندگی، سقوط و زوال. احساسات مثبت که مربوط می‌شود به افتخارات، تشخیص این دو دسته احساسات مبنای همه اندیشه‌ها، کارها و تخیلات ماست» (لوفلر- دلاشو، ۱۳۸۶: ۴۰-۳۹). پیش از آمدن ایرج به نزد سلم و تور یعنی دو پادشاه سرزمین توران و روم، پدرشان، فریدون فرخ، نامه‌ای می‌نویسد:

یکی نامه بنبشت شاه زمین به خاور خدای و به سالار چین
برادر کزو بودتان دل به درد وگر چند هرگز نزد باد سرد
بیفکنند شاهی شما را گزید چنان کز ره نام‌داران سزید
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۱۶/۱)

شاهنامه بر شخصیت درونی سلم و تور و ایرج تمرکز کرده است که به‌خوبی نشان دهد که شخصیت باطنی انسان‌ها حتا پادشاهان بزرگ، چه قدر می‌تواند فاجعه‌بار شود:

دو دل پر ز کینه یکی دل به جای برفتند هر سه به پرده‌سرای
به ایرج نگه کرد یکسر سپاه که او بُد سزاوار تخت و کلاه
بی‌آرامشان شد دل از مهر اوی دل از مهر و دیده پر از چهر اوی
سپاه پراکنده شد جفت جفت همه نام ایرج شد اندر نهفت
که اینت سزاوار شاهنشاهی جزین را مبادا کلاه مهی
به لشکر نگه کرد سلم از کران سرش گشت از آن کار لشکر گران
(همان: ۱۱۸/۱)

بخشی مهم از کینه اهریمنی سلم و تور، شخصیت خردمند و زیبایی پیکر پهلوانانه ایرج بوده است، آن‌چنان‌که این کینه‌توزی بر مسائل دیگر سایه می‌اندازد. زیرا اهریمن که توان آفریدن زیبایی ندارد، در پی ویرانی هر آن چیزی است که زیبا و اهورایی است:

به تور از میان سخن سلم گفت که یکیک سپاه از چه گشتند جفت
سپاه دو شاه از پذیره شدن دگر بود و دیگر به باز آمدن
که چندان کجا راه بگذاشتند یکی چشم از ایرج نبرداشتند
از ایران دل ما همی تیره بود بر اندیشه اندیشگان برفزود
سپاه دو کشور چو کردم نگاه ازین پس جزو را نخوانند شاه

اگر بیخ او ننگسلانی ز جای ز تخت بلندت کشد زیر پای
(همان: ۱۱۹ / ۱)

شاهنامه آن چنان صحنه را به نمایش می‌گذارد که رشک و ترس و هراس سلم و تور را نشان دهد. از این روست که آن دو، پادشاهی توران و روم را از دست‌رفته می‌بینند. زیرا لشکریان دل در گرو مهر ایرج بسته‌اند. ایرج که یک‌تنه، بی لشکر و گرز و کوپال آمده است با نیروی معنوی و پهلوانی که از ظاهر و باطنش شعله می‌کشد دل همه سرداران و سپاه توران و روم را متوجه خود می‌کند. از این روی است که بروز فاجعه حتمی می‌شود. در حقیقت تمام نیروهای داستان در تراژیک‌ترین شکل خود، فاجعه را به پیش می‌رانند. حتا سپاهیان با عشق خود به ایرج نیز به جای آن که کمکی به او کنند تا سلم و تور را از تصمیم‌شان منصرف کنند او را به قعر فاجعه پرتاب می‌کنند.

۳-۵- خرد آخرین حربۀ قهرمان تراژدی

در روایت خشم و خروش سلم و تور که گویی طوفانی اهریمنی است، ایرج خردمندی خود را سپر می‌کند. زیرا در مرتبۀ نخست خرد سبب دادگری و نظم و قانون است و به سبب همین ویژگی است که ایرج آینده فاجعۀ کین‌جویی و کین‌خواهی را پیش‌بینی می‌کند و بنیادی‌ترین مفهوم روایت حماسی از این‌جا سرچشمه می‌گیرد؛ مفهومی که ژرف‌ساخت ستیز نیکی و بدی را در خود دارد. عامل پیش‌برنده کینه‌خواهی در رفتار معصومانه و پیغمبرگونه ایرج نهفته است که دل هر پهلوانی را در جنگ با بی‌گناه‌کش‌ها به تیغ پولادین بدل می‌کند:

چُن از خیمه ایرج به ره بنگرید پراز مهر دل، پیش ایشان دوید
بدو گفت تور ار تو از ما که‌ی چرا بر نهادی کلاه مه‌ی
(همان: ۱۱۹ / ۱)

استدلال کهنه و خدشه‌پذیر تور بر بنیاد سن و سال است که ایرج از آن دو کوچک‌تر است. رسمی معمول بوده است که برادر بزرگ‌تر جانشین پدر باشد، اما فریدون که خود نیز در میان برادرانش، برادر کوچک‌تر بوده این هنجار و رسم و آیین را می‌شکند. آن دو نیز می‌دانند که ایرج از هر جهت شایستگی ایران پادشاهی را دارد، اما از اهریمنی نمی‌گذارد که به حقیقت اعتراف کنند و از سوی دیگر فریدون نیز می‌داند که ایران مرکز جهان حماسی است و ایرج فقط برای پادشاهی ایران شایستگی دارد.
نه تاج کی‌ی مانم اکنون نه گاه نه نام بزرگی نه ایران نه شاه

چُن از تور بشنید ایرج سخن یکی پاک‌تر پاسخ افکند بُن
 من ایران نخواهم نه خاور نه چین نه شاهی نه گسترده روی زمین
 بزرگی که فرجام او بتری است بران برتری بر بیاید گریست
 نیامدش گفتار ایرج پسند بُد راستی نزد او ارج‌مند
 ز ناگه برآمد ز جای نشست گرفت آن گران کرسی زر به دست
 بزد بر سر خسرو تاج‌دار ازو خواست ایرج به جان زینهار
 (همان: ۱/ ۱۲۰)

یکی از هنری‌ترین نمایش‌های روایی این بخش، همین گفت‌وگوی ایرج است با دو برادر که کینه‌خواهی را در دل هر آزاده‌ای برای همیشه زنده نگه می‌دارد. زیرا این کینه‌جویی از سوی تورانیان در دوره‌های بعد از فریدون و کینه‌خواهی از سوی ایرانیان به‌ویژه در داستان سیاوش تداوم می‌یابد.

چنان‌که از روایت داستان ایرج بر می‌آید، گویا تا کینه آن‌که بی‌گناه کشته شده است از کشنده آن گرفته نشود روانش در مینو آرام نمی‌گیرد. به همین دلیل است که فریدون از خداوند عمری می‌خواهد تا از آن دو انتقام بگیرد. در حقیقت کین‌خواه حقیقی خداوند است که به فریدون فرمان می‌دهد کین ایرج را از سلم و تور بازستاند:

مکش مرا که سرانجام کار بیچانند از خون من کردگار
 جهان خواستی یافتی خون مریز مکن با جهان‌دار یزدان ستیز
 (همان: ۱/ ۱۲۱)

جهان‌شناسی شاهنامه که با هستی‌شناسی ایران باستان گره خورده، اخلاقی و حکمی است. در حقیقت جهان‌شناسی ایران باستان همه چیز را با میزان حکمت و اخلاق عملی می‌سنجد. از این رو صفت‌هایی مانند راستی، آز و دروغ محک شناخت جهان مینوی و گیتی است. در همین راستا ایرج هنگامی که با برادران غیرمنطقی خود به بن بست گفت‌وگو می‌رسد آن‌ها را به میدان اخلاق انسانی می‌کشاند، اما افسوس که سلم و تور از حکمت عملی بویی نبرده‌اند و آزمندی و رشک «احساسات منفی کم‌بود و نقص و خواری و محرومیت و سقوط و زوال» را در آن‌ها به وجود آورده است (لوفلر- دلشو، ۱۳۸۶: ۳۹).

پسندید و هم‌داستانی کنی که جان داری و جان‌ستانی کنی
 مکن خویش‌تن را ز مردم‌گشان کزین پس نیایی خود از من نشان
 بدان تیز زهرآب‌گون خنجرش همی کرد چاک آن کیانی برش
 (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱/ ۱۲۱)

کین خواهی، روایت را این گونه به پیش می‌رود و تراژدی به بدترین و فجیع‌ترین وضع خود، کینه‌جویی سلم و تور را بر چشمان فریدون و ایرانیان آشکار می‌کند:

فریدون نهاده، دو دیده به راه سپاه و کلاه آرزومند شاه
هیونی برون آمد از تیره گرد نشست برو سوگواری به درد
خروشی به زار و دلی سوگوار یکی زر تابوتش اندر کنار
ز تابوت چون پرنیان برکشید سر ایرج آمد بریده پدید
(همان: ۱۲۲/۱)

با قانون‌شکنی و بیداد سلم و تور، جنگ به عنوان بدترین راه بازگرداندن داد و قانون ناخواسته پیش می‌آید. عامل کینه‌جویی روایت در این جا سر ایرج است که بر کنار پدرش است و پدر که از نیروی معنوی برخوردار است از خداوند یاری می‌جوید. از این روست که در این جا نیروهای آسمانی برای برقراری داد و قانون به یاری ایرانیان سوگوار می‌رسند. در واقع با این کار فریدون نشان می‌دهد که حق با اوست و خداوند یاری‌گر آن‌هاست:

همی گفت کای داور دادگر بدین بی‌گنه کشته اندر نگر
دل هر دو بیداد از آن سان بسوز که هرگز نبینند جز تیره روز
همی خواهی از روشن کردگار که چندان زمان یابم از روزگار
که از تخم ایرج یکی نامور بیینم برین کینه بسته کمر
(همان: ۱۲۴/۱)

عامل پیش‌برنده روایت در داستان کین خواهی سرانجام فرزندی شایسته است. در این جا نیز منوچهر به خون خواهی ایرج برمی‌خیزد؛

درختی که از کین ایرج برست به خون بار و برگش بخواهیم شست
کنون زان درختی که دشمن بکند برومند شاخی برآمد بلند
بباید کنون چون هزبر ژیان به کین پدر تنگ بسته میان
(همان: ۱۳۲/۱)

در این جا کین و کین خواهی با نام نیک گره می‌خورد. نام و ناموری در شاهنامه رابطه‌ای مستقیم با اندیشه بقای اساطیری دارد. زیرا نام و ناموری هرگز نمی‌میرد و در فرهنگ سرزمین خود تأثیرش جاودانه است. از این روی است که از نژاد ایرج، پهلوان ناموری چون منوچهر ظهور می‌کند. دیرند یا اندیشه بقا در اساطیر یکی از مفاهیم بنیادین است که در داستان ایرج و تأثیری که از خود بر آیندگان می‌گذارد کاملاً مشهود است. «در این جا سخن از جان‌هایی که در آسمان از تفضیل رب‌النوع و ایزد اساطیری،

بی‌مرگ و جاوید می‌شوند نیست، بل که بی‌مرگان قهرمانانی هستند که در روی زمین به علت تأثیری که در حافظهٔ زندگان باقی می‌گذارند پس از مرگ، زنده و جاوید می‌مانند. از این جاست حکایت دلاورانی که بلندنامی و آوازهٔ قهرمانی آن‌ها در روی زمین برابر با مجد و شوکت خدایان اساطیر در آسمان‌هاست» (لوفلر- دلاشو، ۱۳۸۶: ۹۰).

۴- سرانجام عامل پیش‌برندهٔ روایت

فریدون پادشاه آرمانی و اسطوره‌ای و «نماینده تمام‌عیار آریایی» (شمیسا، ۱۳۹۶: ۷۹۶) است، هرچند ممکن است اسطوره‌های ایرانی با اساطیر میان‌رودان شباهت‌هایی داشته باشد؛ چه همسایگی جغرافیایی می‌تواند به تبادل اندیشه‌ها و روایت‌های اسطوره‌ای یاری برساند، اما به هر روی اصالت اسطوره‌های ایرانی چیزی نیست که این تبادل بتواند آن را کم‌رنگ کند. فریدون در راستای اجرای داد و قانون، به ناچار در برابر دو فرزند خونی خود برای نبرد فرجامین صف‌آرایی می‌کند. در شاهنامه این نبرد نخستین جنگ ایرانیان و تورانیان و رومیان است و بدین گونه لحن حماسی شاهنامه چشم‌گیرتر می‌شود:

دلیران و هر یک چو شیر ژیان همه بسته بر کین ایرج میان
منوچهر با قارن رزمزن برون آمد از بیشهٔ نارون
چپ لشکرش را به گرشاسپ داد آبر میمنه سام یل با قباد
رده برکشیدند هر دو سپاه منوچهر با سرو در قلب گاه
دو خونی همان با سپاهی گران برفتند آکنده از کین سران
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱/۱۳۹)

روایت، گاه افزون بر کنش‌های عملی به کنش‌های گفتاری هم فرصت می‌دهد که عامل پیش‌برنده با نیروی بیش‌تر و منطقی‌تر جلوه کند و در همین راستاست که تور به منوچهر پیام می‌دهد که تو چگونه فرزند ایرج هستی در حالی که از ایرج تنها دختری به جا مانده بود. در این هیاهوی جنگ، وجه فرهنگی یعنی حضور زن در بطن فرمان‌روایی ایرانی آشکار می‌شود و جالب‌تر آن‌که این وجه فرهنگی را تور (توران) نشانهٔ ضعف می‌بیند نه نیکی و هنر. در این جاست که منوچهر افزون بر نژادگی، دلیری را به رخ تور می‌کشد:

قباد آمد آن‌گه به نزدیک شاه بگفت آن‌چ بشنید از آن رزم‌خواه
منوچهر خندید و گفت آن‌گهی که چونین نگوید مگر ابله‌هی
کنون چون به جنگ اندر آریم سر شود آشکارا نژاد و گهر
بخوایم از او کین فرخ پدر کنم پادشاهیش زیبر و زبر
(همان، ۱۳۹۶-۱۴۰: ۱/۱۳۹)

مفهوم بنیادین اسطوره‌ای ستیز اهورایی و اهریمنی داستان‌های گیومرت تا ضحاک، در این جای داستان فریدون با کین‌خواهی از خونیان تورانی و رومی بیش‌تر چهره حماسی و تاریخی پیدا می‌کند و به نحوی این دو مفهوم با هم ترکیب می‌شوند. زیرا روم در سابقه ذهنی و تاریخی ایران، یک سرزمین مشخص و تاریخی است:

خروشی بر آمد ز پیش سپاه بدانید کین جنگ آهرمن است
 سینه یک‌سره نعره برداشتند برفتند از آن دشت یک‌سر چو کوه
 که ای نام‌داران و شیران شاه همان درد کین است و خون جستن است
 سنان‌ها به ابر اندر افراشتند بیابان چو دریای خون شد درست
 ده‌ده برآمد ز هر دو گروه تو گفستی که روی زمین لاله رُست
 کزو مغز گیتی پر از مهر بود همه چیرگی با منوچهر بود
 (همان: ۱/ ۱۴۱-۱۴۰)

یکی از دلایل مهم در عامل کین‌خواهی ایرانیان، متجاوز بودن دشمن است که این مفهوم تجاوز، چهره نهانی اهریمن را آشکار می‌کند که نسبت به نیکی جهان رشک می‌برد. به سخن دیگر در همه جنگ‌هایی که عامل نبرد، کینه‌خواهی است دشمن رشک‌ورز یا به مرزهای ایران و جهان روشنی تجاوز کرده و یا یکی از ایرانیان را بی‌گناه کشته است. از این روست که سپاه ایران در این نبردها پیروز می‌شود:

برآورد شاه از کمین‌گاه سر بُد تور را از دو رویه گذر
 عنان را بیچید و برگاشت روی برآمد ز لشکر یکی‌های و هوی
 دمان از پس اندر منوچهر شاه رسید اندر آن نامور کینه‌خواه
 یکی نیزه انداخت بر پشت اوی نگون سار شد خنجر از مشت اوی
 ز زمین برگرفتش به‌کردار باد بزد بر زمین دادِ مردی بداد
 (همان: ۱/ ۱۴۳)

نتیجه‌گیری

در شاهنامه فردوسی که یک متن حماسی اصیل و اسطوره‌ای است، کلان‌مفهوم کینه‌جویی و کین‌خواهی که از بنیادی‌ترین مفاهیم است، عامل پیش‌برنده روایت‌هاست. در روایت شاهنامه به ویژه از داستان فریدون به این سو، مفهوم کشور و سرزمین ایرانی با مفهوم باورشناختی و آیینی ستیز نیکی و بدی گره می‌خورد. از این روست که این دوگانه هم در داستان‌های اساطیری، روی‌دادها را نظم می‌بخشد و به پیش می‌برد و هم در داستان‌های حماسی، با این تفاوت که در دوره اساطیری سخن از ستیز میان جهان

اهورایی و اهریمنی به میان می‌آید و در دوره حماسی ستیز میان کشور ایران و دشمنان متجاوز آن است. این مفهوم است که به جهان باستان و اسطوره‌ای معنا می‌دهد چرا که در پرتو چنین مفهومی است که زندگی مادی و مینوی پهلوانان و بزرگان و مردم کشور ایران تفسیرپذیر می‌گردد. در داستان فریدون که داستانی ویژه در حماسه کین‌خواهی است، در کنار مفهوم ستیز اهورایی، مفهوم سیاسی کشور و فرمان‌روایی ایرانی جلوه‌گر می‌شود و از این به بعد است که پهلوانان ایرانی با دیدگاه وطن‌دوستی و میهن‌پرستی وارد میدان حماسه می‌شوند. بر این بنیاد، داستان فریدون اگرچه در روستا ساخت خود داستانی است مانند داستان‌های دیگر، این داستان است که مفهوم استقلال فرهنگی و جغرافیایی ایران را به‌خوبی نشان می‌دهد و به همین دلیل است که یکی از شرایط پادشاهی در دوره‌های پس از فریدون، افزون بر خردمندی و دادگری، گوهر ایرانی است که در نام ایرج آشکار شده است.

موضع روایت‌گر شاهنامه نسبت به جنگ، موضوعی مثبت است، اما این موضع مثبت شرایطی دارد که آن شرایط جنگ را به عنوان یک خویش‌کاری دفاعی معرفی می‌کند. این خویش‌کاری بنیادین هم در ستیزهای اسطوره‌ای اهوراییان با اهریمنان دیده می‌شود و هم در جنگ‌های حماسی و تاریخی ایرانیان و دشمنانی که به جان و آب و خاک آنان دست‌درازی می‌کنند. سرانجام آن‌که خویش‌کاری‌های پهلوانان و قهرمانان چه در داستان‌های اسطوره‌ای شاهنامه چه در بخش دیگر که بیش‌تر رنگ و روی حماسی دارد، خویش‌کاری‌هایی آیینی است و مهم‌تر آن‌که به کار بردن اصطلاح سیاسی نه‌تنها از مفهوم آیینی آن نمی‌کاهد، بل که معنای هویتی را با معنای تقدس آیینی ترکیب می‌کند.

فهرست منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۶). *دین‌ها و کیش‌های ایرانی*، تهران: آرش.
- اردستانی رستمی، حمیدرضا. (۱۳۹۴). *زروان در حماسه ملی ایران*، تهران: شیرازه.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *اسطوره بیان نمادین*، تهران: سروش.
- *اوستا*. (۱۳۷۹) گزارش و ویرایش جلیل دوست‌خواه، تهران: مروارید.
- اوشیدری، جهان‌گیر. (۱۳۷۸). *دانش‌نامه مزدیسنا*، تهران: مرکز.
- بروسیوس، ماریا. (۱۳۸۸). *ایران باستان*، ترجمه عیسا عبدی، تهران: ماهی.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگاه.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۷). *التفهیم*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.
- بی‌نیاز، فتح‌الله. (۱۳۸۸). *داستان‌نویسی و روایت‌شناسی*، تهران: افراز.
- پیرنیا، حسن. (۱۳۸۸). *عصر اساطیر تاریخ ایران*، تهران: هیرمند.
- تفضلی، احمد. (۱۳۹۳). *تاریخ ادبیات پیش از اسلام*، تهران: سخن.
- تسلیمی، علی و دیگران. (۱۳۸۴). «نگاه اسطوره‌شناختی به داستان ضحاک و فریدون بر مبنای تحلیل ساختاری آن»، *مجله دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شماره ۳، صص ۱۵۷-۱۷۶.
- جمالی، حمید. (۱۳۸۹). «داستان فریدون در گذر زمان»، *نامه پارسی*، شماره ۵۲، صص ۱۴۶-۱۶۶.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۳). *پیکرگردانی در اساطیر*، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۹۳). *سایه‌های شکار شده*، تهران: طهوری.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۶). *شاه‌نامه‌ها*، تهران: هرمس.
- طایفی، شیرزاد و خجسته، الناز. (۱۳۹۲). «تحلیل ساختارگرایی داستان فریدون و پسرانش»، *هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*، دانش‌گاه هرمزگان، صص ۱۲۴۷-۱۲۵۶.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه* (دفتر یکم)، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: دایره‌المعارف بزرگ ایران.

- لوفلر - دلاشو، مارگریت. (۱۳۸۶). *زبان رمزی افسانه‌ها*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- مشایخی، عادل. (۱۳۹۵). *تبارشناسی خاکستری است*، تهران: ناهید.
- مهر، فرهنگ. (۱۳۷۵). *دیدنی نواز دینی کهن*، تهران: جام.
- مؤذن جامی، محمد مهدی. (۱۳۷۹). *ادب پهلوانی*، تهران: قطره.
- نرماشیری، اسماعیل. (۱۳۹۴). «تحلیل داستان فریدون بر پایه دو انگاری»، *فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، سال ۱۱، شماره ۳۹، صص ۳۲۹-۳۵۰.
- ورمازرن، مارتین. (۱۳۸۷). *آیین مهر*، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: چشمه.
- Olejniczak Lobsien, Verena. (2010). *Transparency and Dissimulation: Configurations of Neoplatonic in Early Modern English Literature*, De Gruyter, New York.